

## رحمت نامه خدا و نعمت خوف

آقای بازرگان، برای نسل جوان امروز سؤالاتی درباره قرآن مطرح است که انتظار دارند پاسخی متناسب با مقتضیات زمانه برای آن پیدا کنند. با توجه به علاقه و تمرکزی که شما در این زمینه دارید، فکر کردیم سؤالاتی را به تدریج با شما در میان بگذاریم، شاید از خلال پرسش پاسخ‌ها نکاتی روشن شود.

مقدمتاً از مسئله عامل «ترس» در دین، به خصوص اسلام، آغاز می‌کنیم. انسان مدرن در روزگار ما، اگر باورمند به خدا و دین باشد، دوست دارد با معبود خود از طریق عشق ارتباط برقرار کند و با عرفان و معنویت گرائی سراغ خدا برود، اما در قرآن عامل «ترس و تهدید» جایگاه مهمی دارد که اگر برای مردمان ۱۴ قرن قبل در دوران پیش از بلوغ انسان کاربرد داشت، در این زمان با طرح ارزشهایی مثل عقلانیت، حقوق بشر، انسان‌گرایی و غیره جایگاه خود را از دست داده است. به نظر شما چرا قرآن این مقدار بر عامل «ترس» تکیه کرده است؟

**عبدالعلی بازرگان:** ببینید، ما چون فارسی زبان هستیم، در بررسی کلمات قرآنی به معادل فارسی آن مراجعه می‌کنیم و این معادل را گاهی برای کلمات مشابه متعددی، با آن که تفاوت‌های ظریفی با هم دارند، به‌طور یکسان به کار می‌بریم. مثلاً همین واژه «ترس» را برای کلمات: خوف، خشیت، رُهبَت، شَفَقَت، وحشت، دهشت، رُعب، وَجَل، فَزَع، انذار و تقوا و... مورد استفاده قرار می‌دهیم، در حالی که هر کدام معنای خاص خودش را دارد و برگردان «ترس» هرگز منتقل‌کننده بار معنایی آن کلمات نمی‌باشد.

به عنوان نمونه، در مورد «خشیت»، در قرآن آمده است که فقط دانشمندان از خدا خشیت دارند (فاطر ۲۸-...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...). خوب، این چه ترسی است که فقط با علم و آگاهی حاصل می‌شود؟ جز آنکه بگوئیم خشیت، نه ترس، بلکه حیرتی است که به انسان مثلاً در برابر مشاهده بی‌کرانی کهکشان‌ها دست می‌دهد؟ «اتقواالله» را هم «از خدا بترسید»، یا پرهیزید، ترجمه می‌کنند. اما معنای تقوا، تسلط بر نفس در پرهیز از کار بد و نوعی ترمز و حفظ و حراست از خود است.

واژه دیگر «انذار» است. خدا پیامبران را برای «بشارت و انذار» فرستاده است. انذار را هم «ترساننده» ترجمه می‌کنند. اما معنای درست انذار، آگاهی دادن به خطر قریب‌الوقوع است. مثال امروزی آن، اعلام وضعیت خطر و حمله هوایی است تا مردم به پناهگاه بروند. درست است که مردم از آذیر حمله هوایی می‌ترسند، ولی آذیر را که برای ترساندن به صدا در نمی‌آورند!

مثال دیگر «شفقت» است. متأسفانه اشفاق را هم ترساندن ترجمه می‌کنند. درست است که مفهوم ترس در این کلمه وجود دارد، ولی جنس آن مانند ترسی که از حیوانی درنده داریم نیست؛ این ترسی ناشی از تعلق و دلبستگی به چیزی یا کسی است؛ مثل ترسی که مادر نسبت به کودک خردسالش دارد که مبادا آسیبی به او برسد. اصلاً بیشتر مفهوم نگرانی و اضطراب دارد تا ترس. شفقت داشتن نسبت به خلق فضیلتی بزرگ است که قرآن از اوصاف بهشتیان شمرده است (طور ۲۶- قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ). پس شفقت دل‌نگرانی از سرنوشت خود و دیگران است که از احساس حیرت (خشیت) در برابر نظام‌مند بودن جهان حاصل می‌شود. در این مورد نیز برگردان ترس هرگز کاشف ابعاد آن نیست.

از همه تأسف بارتر واژه «وجل» است! در قرآن آمده است: «مؤمن واقعی کسی است که «هر گاه خدا یاد شود دلش به حالت وجل آید» (انفال ۲ و حج ۳۵). اغلب مترجمان معادل «وجل» را هراسان، ترسان و خائف گرفته‌اند. البته وقتی معادل مناسب و دقیقی در فارسی برای انتقال بار معنایی «وجل» نداریم، ایرادی هم متوجه مترجمان نیست و مسلماً در هر زبانی چنین تنگناهایی وجود دارد. اما چنین بیانی در تعارض آشکار با آیه‌ای است که می‌گوید: «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرام می‌گیرند» (رعد ۲۸). بی‌تردید واژه ترس و زمینه‌ها و ابعاد آن در دل آدمی بسی وسیع‌تر و عمیق‌تر از درک ساده آن است. شاید دلهره و اضطرابی را که دانش آموزان، حتی شاگرد اول‌ها به خاطر آینده خود در آستانه کنکور دارند، بتوان تا حدودی بیانگر حال مومنان به هنگام ذکر خدا دانست! کلمات مشابه دیگر را نیز هم می‌توان به همین ترتیب مورد بازبینی قرار داد که البته پرداخت به آنها از حوصله این گفتگو خارج است.

با همه این احوال، کلمه «خوف» هم در قرآن آمده است که دقیقاً بر همان مفهوم ترس دلالت می‌کند. اما سؤال اساسی این است که اصلاً ما چه نیازی به ترس داریم، چرا فقط از عامل عشق بهره نبریم، مگر عشق که این همه عارفان ما در وصف آن سروده‌اند کفایت نمی‌کند؟

بی‌تردید، مگر زندگی و نقش و مسئولیت انسان در جهان هستی در عاشق شدن و عشق ورزیدن، به معنای مصطلح عرفانی، خلاصه می‌شود و ما قرار نیست کاری بکنیم، که اگر نکردیم آثار و عوارض نامطلوبی حتی در همین دنیا و در امور عادی و مادی روزمره نداشته باشد که لازم آید از آن بیم کنیم؟ ما که در عالم خیال زندگی نمی‌کنیم و دنیا به میل و اختیار ما نمی‌گردد. ما که نمی‌توانیم «واقعیت نظامات» جهان را نادیده بگیریم و سرمان را زیر برف باورهای دلخواه خود کنیم.

بله همه دانش آموزان دوست دارند ایکاش به‌جای درس و مشق و دلهره امتحان و نمره و کارنامه آخر سال، در مدرسه فقط عشق حاکم بود! خیلی‌ها دوست دارند در شهر و دیارشان هر کاری دلشان خواست بکنند و «تهدید و ترس» و جریمه‌ای برای تخلفات رانندگی و سایر جرم و جنایت‌ها در کار نباشد. ما نه فرشته هستیم که یکسره در کار خیر باشیم، و نه همچون حیوانات به فرمان خطا ناپذیر ژن‌های از پیش برنامه ریزی شده عمل کنیم؛ ما انسانیم و انسان اختیار دارد و انتخاب می‌کند و لاجرم در انتخاب نابخردانه‌اش ضرر و زیانی به خودش و دیگران وارد می‌کند که باید از آن بیم کند.

بر جهان هستی به‌طور کلی، و بر جوامع بشری به‌طور خاص، نظامات و قوانینی حاکم است که هر جزئی و هر کسی خود را با آن هماهنگ کند به کمال می‌رسد و هر کس آن را نادیده بگیرد تباہ می‌شود، آیا بیم دادن خدا و پیامبران به مردم از خطراتی که در کمین آنهاست، خدمت به آنها محسوب می‌شود یا خوفی بی‌مورد است؟ با عشق مولی که نمی‌شود قوانین او را دور زد! یادم می‌آید چند سال قبل خلبانی پیش از پرواز به مسافرانی که گویا از مقامات بالای سپاه و نهادهای دولتی بودند، نقص فنی هواپیما و خطر پرواز را به‌طور جدی گوشزد کرده بود، ولی کسانی به اتکاء بیمه ابوالفضل و نثار چند صلوات و توکلی بی‌تدبیر، خلبان را مجبور و خود را راضی کردند که پرواز کنند و متأسفانه دقایقی بعد شد آنچه نباید می‌شد.

**پس شما اصالت را به خوف می‌دهید و نقشی برای عشق نمی‌بینید. آیا فکر می‌کنید تنها با عامل ترس می‌توان به خدا یا ایمان رسید؟**

من کی منکر نقش عشق شدم؟ ببینید، امید و آرزو و شوق و شغف و به تعبیری «عشق» به برنده شدن در یک رقابت و مسابقه کافی نیست؛ «ترس» از شکست و ناکامی هم همان قدر انگیزنده و لازم است. اتفاقاً قرآن پرواز به سوی کمال را تنها با دو بال «خوف و طمع»، که همان «بیم و امید» فارسی است، ممکن شمرده است

(اعراف ۵۶، رعد ۱۲، روم ۲۴، سجده ۱۶). همچنین با: «رغبت و رهبت» (انبیاء ۹۰). «بشارت و انداز» هم در همین ارتباط است. واژه مشابهی نیز که در نهج البلاغه آمده «شوق و شفق» است.

**ترس از شکست و ناکامی البته قابل فهم است، اما ما چگونه می‌توانیم از خدایی که به تعبیر قرآن «مانند هیچ چیزی نیست» (لیس کمثله شیء) بترسیم؟**

بینید، هیچ دانش آموزی از معلمی جز معلم مدرسه خودش، آن‌هم در حین تحصیل نمی‌ترسد، دلیلش هم روشن است؛ او در واقع نه از معلم، که از کوتاهی‌های خودش در انجام تکالیف می‌ترسد، چرا که می‌داند نمره به دست و داوری معلم است. ما نیز از پلیس راهنمایی جز به هنگام رانندگی نمی‌ترسیم، نه اگر پیاده و در ماشین دیگری باشیم می‌ترسیم و نه اگر آن پلیس با لباس شخصی و پیاده باشد. ترس ما در واقع از تخلفاتی است که احتمال می‌دهیم دیده باشد و به خاطر آن جریمه شویم. در قرآن نیز بارها گفته شده است: «از مقام خدا بترسید» (ابراهیم ۱۴، رحمن ۴۶، نازعات ۴۰). همچنان که مقام معلمی ایجاب می‌کند عدالت را در امتحان رعایت کند، حکمت خدا نیز ایجاب می‌کند نتیجه عمل هر کسی را به خودش برگرداند.

**ظاهراً شما تعبیر «خوف نامه» بودن قرآن را نمی‌پسندید و بر این باورید که عامل «خوف» در قرآن جنبه فرعی و عارضی دارد و اصل بر «رحمت» و به اصطلاح عامل عشق است. اینطور نیست؟**

کاملاً درست است، از نظر آماری هم اگر به کاربرد مشتقات دو کلمه خوف و رحمت در قرآن نگاه کنید، می‌بینید تمرکز قرآن بر موضوع رحمت نزدیک دو برابر خوف است (نسبت ۲۳۹ به ۱۲۴). رحمت از «اسماء نیکوی الهی» است، اما «خوف» از اسماء او نیست و جنبه عارضی دارد. همچنان که صفت مادر مهربانی است، اما تلخی و تندی هم دارد که موقت و مصلحتی است. در قرآن خطاب به پیامبر آمده است: «بندگانم را آگاه کن که من مسلماً آمرزگار بس مهربانم و عذابم نیز عذابی دردناک است» (حجر ۴۹). همچنین: «خداوند آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، سخت کیفر، صاحب فضل و قدرت است (غافر ۳).

قرآن در واقع «خدا نامه» است، اما اگر از زاویه خوف و عشق بخواهید به مسئله نگاه کنید، به نظر بنده «عشق نامه» به مراتب مناسب‌تر با قرآن است تا «خوف نامه». هرچند واژه عشق حدود ۴ قرن بعد از نزول قرآن وارد ادبیات عرفانی اسلامی شده و معنای لغوی آن، «تعطیلی عقل و مصلحت و اسیر وابسته احساس شدن» بوده است. من ترجیح می‌دهم با توجه به معنای ریشه‌ای کلمات، واژه «رحمت» را، که به مراتب عمیق‌تر و اصیل‌تر از عشق است، برگزینم و از این نظر ترجیح می‌دهم قرآن را «رحمت نامه» بنامم. این سلیقه من نیست؛ قرآن را

رحمن تعلیم داده (الرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ - رحمن ۱)، تنزیلش از سرچشمه رحمانیت عام و خاص است (تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - فصلت ۲) و در ده‌ها آیه نزول قرآن را «رحمت» شمرده است.

مهمترین صفت خدا رحمن و رحیم است، اما این دو صفت نقض کننده حکمت و عدالت خدا نیست، عقوبت، به عنوان آنچه در «عقب» و پی‌آمد عمل می‌آید، و «عذاب»، به عنوان محرومیتی که در دور شدن از رحمت می‌کشیم، قانونی ساری و جاری در فرآیند «اختیار و انتخاب» است. هیچ مدرسه‌ای برای مردود کردن تأسیس نمی‌شود و هیچ معلمی شوق رد کردن شاگردانش را ندارد. رحمن و رحیم، از صفات الهی هستند، اما عقوبت و عذاب، بازتاب عمل بندگان است، نه صفت و خواست خدا (مؤمن ۳، حجر ۴۹).

**اجازه دهید آخرین سؤال را در همین زمینه مطرح کنم، سوالات دیگر را در نوبتی دیگر خواهیم پرسید. شما از «عذاب» سخن گفتید، آیا تعارضی میان عذاب و رحمت نمی‌بینید؟**

عرض کردم که «عقوبت» و «عذاب» عارضی و ناشی از عملکرد بنده و بازتابی از گفتار و کردار خود اوست، اما از آنجائی که خدا علّت‌العلل و مسبب‌الاسباب است و همه فعل و انفعالات عالم از او سرچشمه می‌گیرد، قرآن عذاب را هم به او نسبت داده است. همانطور که مردود شدن در مدرسه نیز، هرچند از مقام بالا اعلام می‌شود، ولی چیزی جز دستاورد علمی خود فرد نیست.

معنای قرآنی عذاب، احساس دردناک «محرومیت» است. قرآن برای تبیین مفهوم «عذاب»، از حال و روز باغداران بخیلی یاد کرده است که وقتی نابودی محصول سالیانه خود را با طوفان سخت شب گذشته دیدند، از وقت و هزینه‌ای که صرف کرده و محرومیتی که از سود و اصل سرمایه نصیبشان شده بود، به آنان دست داد. بعد نتیجه می‌گیرد: «عذاب همین است! و اگر می‌دانستید، عذاب آخرت از این هم بزرگتر است». (سوره قلم آیات ۱۷ تا ۳۳).

ما یک نیاز به آب و غذا و مسکن و کار داریم که در صورت محرومیت از آن‌ها رنج و «عذاب» می‌کشیم. محرومیت از ارضاء غریزه جنسی هم عذاب آور است. مگر به جوان بی‌همسر «عَذَبَ» نمی‌گویند؟ خوب، مگر نیازهای انسان به غرایز مادّی محدود می‌شود؟ آیا ما در محرومیت از آزادی، عدالت و حقوق اجتماعی خود عذاب نمی‌کشیم؟ آیا با نگاه فرا دنیایی و از منظر کلان‌باور به آخرت، عدم تدارک زندگی ابدی از طریق اعمال صالح، محرومیتی پدید نمی‌آورد؟ این محرومیت که عوارضش به تعبیر قرآن بسی بزرگتر از دنیا است، رنج آور است که معادل عربی رنج «عذاب» است.

با تشکر از وقتی که برای پاسخ به سوالات اختصاص دادید

شهریور ماه ۱۳۹۵

---

منبع: نشریه زیتون

<https://zeitoons.com/16446>